

سرگذشت فلسفه غرب

به روایت مدرسه دوباتن

ترجمه

میثم محمدامینی



نشرکردن

فهرست

۱	-----	مقدمه
۷	-----	افلاطون
۱۷	-----	ارسطو
۲۵	-----	اپیکور
۳۳	-----	رواقی‌ها
۴۱	-----	آگوستین
۴۹	-----	بوئتیوس و تسلی‌بخشی فلسفه
۵۷	-----	توماس آکویناس
۶۷	-----	میشل دومونتئی
۷۵	-----	بلز پاسکال
۸۳	-----	لاروشفوکو
۸۹	-----	باروخ اسپینوزا
۹۷	-----	دیوید هیوم
۱۰۷	-----	ولتر

- ۱۱۷ - ایمانوئل کانت
- ۱۲۵ - فردریش ویلهلم هگل
- ۱۳۵ - هگل می‌دانست که چنین روزهایی فرامی‌رسد
- ۱۳۹ - آرتور شوپنهاور
- ۱۴۷ - رلف والدو امرسن
- ۱۵۵ - فردریش نیچه
- ۱۶۳ - نیچه، افسوس، و عشق به سرنوشت
- ۱۷۳ - لودویگ ویتگنشتاین
- ۱۷۹ - مارتین هایدگر
- ۱۸۹ - ژان پل سارتر
- ۱۹۹ - آلبر کامو
- ۲۰۹ - میشل فوکو
- ۲۱۹ - ا.م. چوران
- ۲۲۷ - ژاک دریدا
- ۲۳۵ - پیوست: شش اندیشه از فلسفه غرب

افلاطون

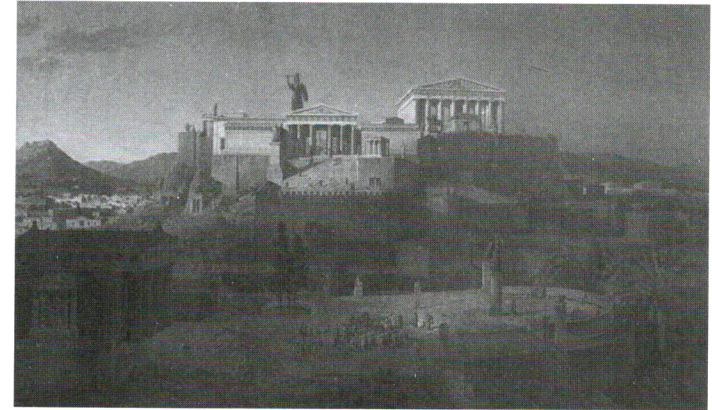
آتن، ۲۴۰۰ سال پیش. شهری پرجمعیت که حدود ۲۵۰,۰۰۰ نفر در آن زندگی می‌کنند. با حمام‌ها و تماشاخانه‌ها و معبدها و بازارها و ورزشگاه‌های زیبا. هنر در اوج است، و همین‌طور علم. می‌توانید در لنگرگاه پیرائوس^۱ بهترین ماهی‌ها را بیابید. بیش از نیمی از سال هوا گرم و دلچسب است. اینجا خانه نخستین - و احتمالاً بزرگ‌ترین - فیلسوف واقعی جهان نیز هست: افلاطون.

افلاطون که در خانواده‌ای برجسته و ثروتمند به دنیا آمده بود، زندگی خود را وقف یک هدف کرد: کمک به مردم برای رسیدن به حالتی که خود *ائودایمونیا*^۲ می‌خواند. ترجمه این واژه عجیب اما جذاب یونانی قدری دشوار است: تقریباً به معنای «شادکامی»^۳ است، اما معنایش واقعاً به «رضایت»^۴ نزدیک‌تر است، چون «شادکامی» نوعی سرزندگی و شادی پیوسته را تداعی می‌کند، درحالی‌که

1. Piraeus
3. happiness

2. εὐδαιμονία
fulfilment یا شکوفایی

«رضایت» با وجود دوره‌هایی از درد و رنج شدید - که به نظر می‌آید حتی در یک زندگی خوب نیز بخشی اجتناب‌ناپذیر است - سازگارتر است. افلاطون چه راهی برای دستیابی به رضایت بیشتر پیشنهاد می‌کند؟ در آثار او چهار اندیشهٔ محوری هست.



لئو فون کلنتسه، آکروپولیس، ۱۸۴۶

۱. عمیق‌تر بیندیشید

افلاطون بر این عقیده بود که بخش عمدهٔ مشکلات ما در زندگی ناشی از این است که تقریباً هیچ‌گاه زمان کافی برای اندیشیدن دقیق و منطقی به برنامه‌های خود در نظر نمی‌گیریم. و از همین رو، در نهایت به ارزش‌ها و کارها و روابط نادرستی می‌رسیم. افلاطون می‌خواست به ذهن ما نظم و وضوح ببخشد. او به این نکته توجه کرد که چقدر از افکار ما برگرفته از اندیشه‌های عوام است،

از آنچه یونانی‌ها «دوکسا»^۱ می‌خواندند، و ما «عقاید عرفی»^۲ می‌نامیم. او در ۳۶ کتابی که به رشتهٔ تحریر درآورد، بارها نشان می‌دهد که این عرف عام پر است از خطا و تعصب و خرافه. اندیشه‌های عوام دربارهٔ عشق و شهرت و پول و نیکی در برابر سنجش عقلانی تاب مقاومت ندارند.

افلاطون همچنین متوجه شد مردم چه اندازه افتخار می‌کنند به اینکه غرایز یا شور و احساساتشان راهنمای آنهاست (و تصمیم‌هایشان مبتنی بر هیچ پایه و اساسی نیست، جز اینکه «چه احساسی دارند») و می‌گفت این وضع خطرناک مانند آن است که به دنبال گله‌ای اسب وحشی چشم‌بسته این سو و آن سو کشیده شوید. همان‌طور که فروید هم مشتاقانه تأیید می‌کرد، افلاطون مبدع درمان روانی بود، و تأکید داشت که یاد بگیریم تمام افکار و احساسات خود را در معرض داوری عقل قرار دهیم. همان‌گونه که افلاطون بارها نوشته است، جوهر فلسفه همین فرمان است: $\gamma\upsilon\omega\theta\iota\ \sigma\epsilon\alpha\upsilon\tau\acute{o}\nu$ «خود را بشناس!»

۲. عاقلانه‌تر عشق بورزید

افلاطون یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان دربارهٔ رابطه است. کتاب او، *ضیافت*^۳، کوششی است برای تبیین اینکه عشق واقعاً چیست. این رساله داستان مهمانی شامی است که آگاثون^۴، شاعر خوش‌سیما، ترتیب داده و دوستانش را دعوت کرده است تا دور هم بخورند و بنوشند و دربارهٔ عشق سخن بگویند.

هریک از مهمانان نظری خاص دربارهٔ چیستی عشق دارد. افلاطون سودمندترین و جالب‌ترین نظریه را از زبان دوست قدیمی‌اش سقراط - که یکی از شخصیت‌های اصلی این کتاب و دیگر آثار اوست - نقل می‌کند. این نظریه تقریباً چنین است: وقتی عاشق می‌شوید، اتفاقی که می‌افتد این است که در

1. doxa
3. *The Symposium*

2. common-sense
4. Agathon